

نمایشنامه عروسی

"مغز خرد در دو"

نویسنده: سید یاسر هاشم زاده

«برگرفته از نمایشنامه فردوسی»

مرکز فرهنگی هنری بیجار

شخصیتهای نمایش : مار ۱ ، مار ۲ ، ابلیس

صحنه : قصری با در و دیوار بهم ریخته و نامنظم، دیوار ها طلاپوش هستند اما مشخص است که سالهاست کسی دست به سر و روی در و دیوار قصر نکشیده است ، ضحاک بر روی تخت خوابیده است و مار ها هر کدام بر روی دوش او چنبره زده اند
(ضحاک خر و پف می کند)

مار ۲: هیس (از گرسنگی به دور خودش میپیچد)

مار ۱: هیس !

مار ۲: هیس هیس (به دور میله های تخت می پیچد)

مار ۱: هیس هیس !!

مار ۲: چیه من هی هیس می کنم تو هیس می کنی ؟!!

مار ۱: اینقدر هیس هیس نکن ، ضحاک بیدار میشه ها !

مار ۲: هیس هیس ، خب بیدار بشه

مار ۱: خب اونوقت سهم من و تو کم میشه

مار ۲: خب کم بشه(فکر میکند) راستی چی کم میشه ؟

مار ۱: سهم ناهارمون کم میشه

مار ۲: مگه ناهار چی داریم ؟

مار ۱: مگه من و تو بغیر از مغز آدمها چیز دیگه ای هم می تونیم بخوریم ؟

مار ۲: (زیر تخت را نگاه می کند) کو ؟ کجاست ؟ من مغز می خوام

مار ۱: ساکت شو دیگه !! هیس !

مار ۲: آخه من گرسنمه ، از دیروز تا حالا چیزی نخوردم (گریه اش میگیرد) میگم مغز دیشبی بامزه

بود نه ؟؟؟!!

مار ۱: نه من اصلا خوشم نیومد ! کمی تلخ بود کمی هم بد بو

مار ۲: آره منم حس کردم کمی شور بود کمی هم گندیده

مار ۱ (در گوشی می گوید) درباریان می گفتن مغز یه آدم فالگیر بوده !!

مار ۲: (اطرافش را نگاه میکند و به آرامی به طرف مار ۱ میخزد) پس بگو چرا من دیروز یه جورایی وراج شده بودم!

مار ۱: اه برو اون ور بوی دهنِت منو کشت !!! (مکث) کاش میتونستم بفهمم این همه مغز رو از کجا میارن؟

مار ۲: کاش میشد فهمید انبارش کجاست! (مکث) راستی مارجون مگه این همه مغز یه روز تموم نمیشه؟

مار ۱: (با ژستی عاقلانه به مار ۲ نیم نگاهی میکند) اینطور که از شواهد و قرائن پیداست فکر کنم که کفگیر به ته دیگ خورده، چون قرار بود که ما مغز آدمای جوان بخوریم نه مغز گندیده یه فالگیر لب گور!!

مار ۲: (آهی میکشد) مغز هم مغزهای قدیم!! (اطرافش را بو میکشد) مثل اینکه بوی غذا می آد، اینو حس ششم بهم میگه

مار ۱: احمق اون حس بویاییه نه ششم

مار ۲: مهم اینه که بوی مغز میاد حالا هر حسی میخواد باشه

(مارها در سر جای خود کمین می کنند)

(از بیرون قصر صدای درباریان و نگهبانان قصر به گوش میرسد)

صدای ابلیس: ولم کنید ولم کنید دست از سرم بردارید، چرا من رو گرفتید؟

صدا: ساکت شو برو تو

صدای ابلیس: چرا دستامو بستید... بی ادب ها ... بی نزاکت ها !!

صدا: اگه زیاد حرف بزنی به جای مغزت اول زبونتو در میارم

ابلیس: مغز؟؟ مگه قراره ...

صدا: نوبتی هم باشه نوبت توه

ابلیس: نه ... من نمیام نمیام ... کی این اجازه رو به شما داده که من رو بگیرید...؟؟!!

(ابلیس بین دو مار پرتاب می شود مار ها با دیدن ابلیس به دور او حلقه می زنند)

مار ۱: اوهوی چه خبرته ساکت شو

ابلیس: من اینجا چیکار می کنم ؟!!!

مار ۱: چنان بد که هر شب دو مرد جوان

چه کهنتر چه از تخمه ی پهلوان

مار ۲: بکشتی و مغزش برون آختی

مر آن ازدها را خورش ساختی

مار ۱: یعنی عزیزم خوش اومدی صفا آوردی

ابلیس: من کجا و اینجا کجا ؟!!

مار ۲: تشریف آوردی مهمونی

مار ۱: از این گونه هر ماهیان سی جوان

ازیشان همی یافتند روان

ابلیس: ساکت شو احمق بسه ...

مار ۲: بچه جون میگم عمو ماره بخوردت ها (میخندد)

ابلیس: وایستا بینم شما چقدر آشنا به نظر میاید

مار ۲: اتفاقا مغز تو هم آشنا به نظ میاد جونم !

ابلیس: مغز من ؟!

مار ۱: مگه مغز نداری ؟

ابلیس: چرا دارم

مار ۱: ما هم همین رو میخواستیم عزیزم (شروع به رقص و پایکوبی بدوی میکنند)

ابلیس: (فریاد میکشد) معلوم هست اینجا چه خبره ؟

مار ۱: چشمم روشن ، توی قصر ضحاک صدات رو بلند میکنی !

مار ۲: سزای این عمل تو خورشته ...

ابلیس : لازم نکرده ، خودم از همه چیز خبر دارم

مار ۲ : چی ؟

مار ۲ : نکنه تو هم فالگیر هستی ؟ (با خودش) ای وای بازهم مغز گندیده !

ابلیس : نه اتفاقا خیلی هم تر و تازه اس

مار ۲ : آخ جون (به طرف ابلیس می خزد) پس ستاره شناس یا فیزیکدانی

ابلیس : برو عقب برو عقب بینم (می ترسد و به عقب تخت می جهد)

مار ۱ : مثل اینکه نفهمیدی اومدی کجا آقای فیزیکدان

مار ۲ : من فهمیدم اومده کجا ، آقای ستاره شناس عزیز ، تو ستاره گم شده ی من بودی ، (به دورش

می پیچد) آه ای ستاره ی دنبله دار !!!

ابلیس : من نه فیزیکدانم نه ستاره شناس نه فالگیر

مار ۱ : آهان پس ریاضی دان هستی

مار ۲ : (از شدت گرسنگی تحمل خود را از دست داده است) هر چی هستی واسه خودت هستی مهم

اینه که واسه ما عزیز دل هستی ... یعنی ما رو سیر میکنی آقای ستاره شناس !!

مار ۲ : (جلو میرود) به قیافه اش نمی خوره مغز گندو باشه

مار ۱ : این فرق میکنه عزیزم !

ابلیس : آره فرق می کنم ... باید هم فرق کنم !

مار ۲ : (کله ابلیس را بو میکشد) آخ فدای مغز فرق دارت بشم (به طرف ابلیس حمله می برد)

ابلیس : برو عقب گفتم برو عقب و گرنه میگیرمت ها

مار ۲ : (از خوشحالی از جا میپرد) فهمیدم فهمیدم این یارو چیکاره اس فهمیدم ... این آقا یه مارگیره

خبیثه !!

ابلیس : از مار گیر هم مار گیر تر .. اگه دست از پا خطا کنید آشی براتون میپزم که دو وجب روغن

روش باشه .

مار ۲ : پس حتما با فالگیر نسبتی داری آقای مار گیر

ابلیس : یه چیزی تو همین مایه ها

مار ۲: من می ترسم ضحاک جون کجایی من می ترسم (به مار ۱) ولش کن بره این یارو

خطرناکه کار دستمون میده ها

مار ۱: هیس ساکت شو احمق ... این یارو قیافه اش نه به مار گیر می خوره نه به فالگیر

ابلیس : بینم کی به شما دستور داد من رو بیارید اینجا؟؟

مار ۱: دستور ضحاکه

مار ۲: هر روز نوبت یکی هست که بیاد مغزشو تقدیم ما کنه ... امروز هم نوبت توه

ابلیس : اصلا میدونید من کی هستم

مار ۲: یک مغز تر و تازه و خوشمزه !

ابلیس : نشناختید ؟ خوب فکر کنید من یک شخص خیلی خیلی خیلی شناخته شده ای هستم دوستان

مار ۱: اصلا مهم نیست که بدونیم کی هستی مهم اینه که مغز داری ، حالا چه یک وجب چه صد

وجب

مار ۲: ای کاش صد وجب !

ابلیس : میخواهید یک راهنمایی کنم ؟ (مارها سر جای خود میخ شده اند)

مار ۲: توی جیب جا میگیره ؟

مار ۱: خوردنیه ؟

مار ۲: اول کلمه اش میمه ؟

مار ۱: من رو سیر می کنه ؟

مار ۲: فهمیدم مغزه ... هوووورا من برنده این مغز خوشمزه شدم !

ابلیس : (با خودش حرف میزند) گیر عجب احمق هایی افتادم ها (به مارها) دوستان حالا که

نتونستید حدس بزنید بزارید خودم رو معرفی کنم (روی تخت می رود لباسش را مرتب میکند

گلوش را صاف می کند) من ابلیسم !

مار ۲: ابلیس (فکر میکند) من یادم نمیاد ... ابلیس مبلیس سبلیس جبلیس خبلیس اصلا آشنا نیست ...

حالا بیا کمی مغزتو لیس بزnm ابلیس جان

ابلیس: (ابلیس گردن مار ۲ را میگیرد) من شما را بوجود آوردم

مار ۱: چی؟ تو مارو بوجود آوردی؟ (ابلیس را ورنانداز میکند) به حق چیزای نشنیده

مار ۲: آخ آخ گردnm رو ول کن ... آخ ... آخ ... مامان ضحاک به این آقاهه بگو ولم کنه گردnm

شکست وای ... میگه اون مامان ماست نه تو ... آخ آخ

مار ۱: ابلیس کیه؟

مار ۲: من مامانمو میخوام (از شدت درد گریه اش میگیرد)

ابلیس: (گردن مار را رها میکند مار بر روی زمین پهن میشود) من مامانتونم ، من بودم که با یک

بوسیدن شما رو بوجود آوردم

مار ۱: آه آه آه با اون دندونای زردت منو بوسیدی؟

ابلیس: من شونه های ضحاک رو بوسیدم و شما از جای بوسه ی من به دنیا اومدید

مار ۲: وای گردnm من اصلا کسی رو بوس نکردم ... وای گردnm

ابلیس: (روبروی ضحاک می رود که خوابیده است)

مرا دل سراسر پر از مهر توست همه توشه جانم از چهر توست

یکی جا جستم ز نزدیک شاه و گر چه مرا نیست این پایگاه (نزدیکتر می رود)

که فرمان دهد شاه تا کتف اوی بوسم ، بمالم بر و چشم و روی

(کتف های ضحاک را را می بوسد)

چو بوسید، شد در زمین ناپدید کس اندر جهان این شگفتی ندید

دومار سیه ازدوکتفش برست غمی گشت وازهر سوی چاره جست

بجز مغز مردم مده شان خورش مگر خود بمیرند از این پرورش

ابلیس : منم ابلیس ، پست ترین و بدترین موجود روی زمین (به طرف مار اول میجهد مار حالت دفاعی به خود میگیرد)

مار ۲: یعنی از مغز فالگیر هم بدتری ؟

ابلیس : منم ابلیس شرورترین و نابکارترین موجود دنیا (مانند شعبده بازها حرکاتی را انجام میدهد)

مار ۱: (مات و مبهوت حرکات ابلیس شده) چه جالب !!

ابلیس : منم ابلیس موجود لعنت شده بر روی زمین

مار ۲: ای مغز لعنتی

مار ۱: خب حالا که این همه از خودت تعریف کردی چه توفیری به حال ما داره ؟

ابلیس : من شما رو بوجود آوردم تا مغز جوان ها رو بخورید ... هر روز دو مغز ، شماها باید تایه زمان مشخصی زنده بمونید

مار ۲: پس چرا دیشب مغز فالگیر شصت ساله رو خوردم

مار ۱: بهشون تذکر بده اگه این جوری سرویس بدن من دوام نمیارم ها !

ابلیس : حالا فهمیدید من کی ام

مار ۱: نه

مار ۲: منم همینطور ... نه

مار ۱: (کمی فکر میکند) اما یادم میاد که ضحاک یه روز بهم گفت که احتمالا یکی بیاد به دیدن من که خیلی دروغ میگه

ابلیس : عالیه ... عالیه ... اون یه نفر من هستم ، ابلیس

مار ۱: مامان ضحاک میگفت ابلیس همیشه دروغ میگه این رو از توی چشمش میشه فهمید

مار ۲: من از ساندویچ چشم خوشم نمیاد ، مغزت رو بیار جلو بینم راست میگی یا دروغ ؟

ابلیس : (عصبانی شده است) بابا من ابلیسم ، چرا باور نمی کنی مار ۱: اگه راست میگی

ابلیس : من راست نمیگم

مار ۲: پس چی میگی ؟

ابلیس: دروغ... برید از همه پرسید

مار ۲: (کنار گوش ضحاک می رود) ضحاک تو بگو

مار ۱: هیس بیدارش نکن (رو به ابلیس) آگه واقعا ابلیس هستی باید نشونه ای داشته باشی

ابلیس: (کلاهی از توی جیش در می آورد) ببینید این کلاه منه یک کلاه منحصر به فرد که مخصوص ابلیسه، این کلاه جادوئی و هر کاری میتونه بکنه، (کلاه را روی تخت میگذارد) این کلاه چند کاره اس، یعنی هم همزن برقیه، هم گول زن دیجیتال.. وقتی که دونفر دوست رو میبینم با این کلاه چنان رابطه اونها رو بهم میزنم که نگو و نپرس، گول زدنش هم اتوماتیکه... سر ساعت کار میکنه دقیق دقیق!

مار ۱: برو بابا

مار ۲: برو بابا

ابلیس: میخواهید الان امتحانش کنم؟

مار ۲: مار جون دروغ میگه (به ابلیس) آهای آقاهه چند روز پیش یکی اومده بود که کلاشه از مال تو هم گنده تر بود هم با امکانت تر

ابلیس: کلاه ابلیس از همه کلاهاها گنده تره

مار ۱: تازه یکی هم زیرش بود میگفت اونی که زیر کلاسه سازنده اشه، تازه کلاشه هزار کاره بود

ابلیس: (با خودش) یعنی آدمها هم...؟ عجب آدم پستی بوده عجب شیادی بوده... عجب...

مار ۲: (به طرف ابلیس میجهد) دیگه طاقت ندارم دیدی تو ابلیس نیستی بیا بخورمت

ابلیس: برو عقب برو عقب... یه چیز دیگه نشونتون می دم

مار ۱: وقتمون نگیر میخوام بخوابم

مار ۲: بوی مغزش داره منو دیونه میکنه، با نمک و فلفل و سس می چسبه با کمی هم نوشابه

ابلیس: یه چیز دیگه هم دارم آگه اینو ببینید دیگه باورتون میشه که ابلیسم (قاشقی را از جیش در می آورد)

مار ۱: این چیه؟

مار ۲: قاشق آوردی برای مغز خوری؟

ابلیس: نه احمق ها این وسیله دو بهم زنیه

مار ۲: یعنی مغز آدمها رو بهم می زنی؟!؟

ابلیس: با این بین دو نفر دوست رو بهم می زنی

مار ۲: مغزاشون قاطی میشه؟

ابلیس: نه دوستیشون بهم میریزه

مار ۱: خب که چی؟

ابلیس: بعد با هم دشمن میشن

مار ۲: بعدش؟

ابلیس: دشمنی هم کینه و نفرت و جنگ و دعوا داره اول رابطه ها رو بهم میریزیم و بعدش بهشون می خندیم

مار ۱: این چه نفعی به حال ما داره؟

ابلیس: نفعش اینه که آدمها با هم دوست نمی شن ، همه جا دشمنی و جنگه ، زن بزنی میشه دنیا بهم میریزه

مار ۲: من این حرفا حالیم نیست گرسنه

مار ۱: تازه چند روز پیش مغز یکی رو خوردیم که ملاقه داشت

ابلیس: ملاقه؟؟

مار ۱: آره ، ملاقه داشت اون با ملاقه همه چیز رو بهم میریخت و قاطی میکرد ... بیچاره بدبخت

مار ۲: چقدر هم بوی پیاز می داد !!!

ابلیس: ای وای آدمها قاشق من رو کردن ملاقه !!!

مار ۲: دیدی گفتم ابلیس نیست بیا بخوریمش

مار ۱: آره موافقم وقت نداریم (ضحاک را محاصره میکنند)

ابلیس: نه نه جلو نیایید و گرنه مغزتون رو داغون می کنم

مار ۱: مغز ما رو داغون میکنی؟؟

ابلیس: دوستان این یک پیشنهاده ، اون وقت سه تا مغز میخوریم ، یه غذای مفصل

مار ۱: ابله اون وقت بی مغز میشیم

ابلیس: بیایید مغزهای همدیگه رو بخوریم دوستان ، این یه پیشنهاد کاملاً بکر و جدید

مار ۱: این پیشنهاد به درد ما نمی خوره

ابلیس: اشتباه شما اینجاست ، ما امشب میتونیم یه تنوع به غذامون بدیم ، سه تا مغز تر و تازه و مقوی

میل کنیم ، بهتون قول میدم هر سه نفرمون سیر میشیم ، قبول؟؟

(مارها همدیگر را نگاه می کنند ، چند بار دور هم می پیچند و باز می شوند)

مار ۲: پس من اول مغز شما رو می خورم

ابلیس: نه اول من مغز شما رو میخورم چون مغزهای شما کوچیکه و من سیر نمیشم بعد شما بیایید مغز

من رو بخورید

مار ۱: نه نه نه تو داری سر ما کلاه میزاری

مار ۲: زود باشید یه تصمیمی بگیرید ، من دارم از گرسنگی تلف میشم

ابلیس: اصلاً چطوره تو اول مغز دوستتو بخوری ؟ هان ؟

مار ۱: من مغز دوستم رو نمی خورم

ابلیس: مغز اون خوشمزه تر و بزرگتره

مار ۱: مغز من یا اون ؟

ابلیس: مغز تو

مار ۲: پس مغز من چی ؟

ابلیس: مغز تو هم خوشمزه و بزرگه

مار ۱: مغز من بزرگتر و خوشمزه تره

مار ۲: نه ... مغز من خوشمزه تر و بزرگتره

مار ۱: مغز من بزرگتر تر و خوشمزه تر تره

مار ۲: مغز من بزرگتر تر تو خوشمزه تر تر تره (مارها به جان هم می افتند)

ابلیس: دعوا نکنید دوستان!! اصلا برای اینکه معلوم بشه که کی مغز بزرگتر و خوشمزه تری داره باید با این کلاه یه آزمایش ساده انجام بدیم من میتونم مغزتون رو اندازه بگیرم
مار ۱: چطوری؟

ابلیس: این کلاه میتونه اندازه مغزتون رو مشخص کنه

مار ۲: (مارها به طرف کلاه یورش میبرند) من اول میرم

مار ۱: نه من اول میرم

ابلیس: عجله نکنید دوستان هر دو با هم برید داخل، جا برای همه هست

(مارها داخل کلاه می روند)

مار ۱: عجب جای با حالیه

مار ۲: خیلی هم بزرگه

ابلیس: حالا برای اینکه بدونیم مغز کدومتون بزرگتر و خوشمزه تره یه کار جالبی می کنیم

مار ۱: زحمت نکش، معلومه که مغز من بزرگتره

مار ۲: کی گفت مغز تو بزرگتره!!!!

ابلیس: دوستای خوب من حالا خوب به من دقت کنید (قاشق را بر می دارد) این چیه؟

مارها: قاشق

ابلیس: آفرین وسیله ای برای اندازه گیری مغز شما

مار ۱: نیازی به قاشق نیست!

مار ۲: نیازی به قاشق هست! (به دور هم میپیچند)

ابلیس: دوستان اجازه بدید یه پیشنهاد دارم براتون، برای اینکه حق کسی ضایع نشه و بهتر بتونیم

تصمیم بگیریم اول باید مغزتون رو بزارید داخل قاشق تا وزنش کنم

مار ۱: دست مریزاد به مغزت

مار ۲: منم همینطور... هورا!!

(ابلیس از جیب اش پارچه ای در می آورد و روی سر مارها می اندازد ، سر و صدای مارها از زیر کلاه به گوش میرسد آنها زور می زنند تا مغزشان را در آورند سرانجام موفق می شوند و مغزشان را داخل قاشق می گذارند)

مار ۱: بفرما مغز سمت چپ مال منه ، اونى كه فسفر زياد داره

مار ۲: سمت راستى هم مال منه ، اونى كه قهوه اى رنگه

ابلیس : (مغز ها را بو می کند) آه آه دیشب چى خوردید

مار ۱: استیک فالمغز يعنى استیک مغز فالگیر

مار ۲: با سس و پیاز !

ابلیس : (مغز را با قاشق سبك سنگين ميكند) اى بخشكى شانس ، ميپنيد دوستان مغز هر دوتاتون هم وزنه

مار ۱: حالا چيكار كنيم ؟

مار ۲: حالا چيكار كنيم ؟

ابلیس (فكر مى كند) آهان فهميدم ... موافقيد كمى از مغزتون رو بخورم تا بدونيم كدوم مغز خوشمزه تره ، مغز هر كس خوشمزه تر باشه اون برنده اس

مار ۱: دست ميرزاد به مغزت

مار ۲: منم همينطور (خوشحال ميشوند)

ابلیس : (مغزها را مى خورد) به به عجب مغزهايى .. تر و تازه و خوشمزه !! (پشت ميكند و مغزها را روى زمين تف ميكند)

مار ۲: (به مار ۱) ميگم مار جون اون تموم مغزها رو خورد

مار ۱: نوش جونش بايد معلوم بشه مغز كى بهتره

ابلیس : خب بعد از صرف يك پرس مغز مار حالا بايد منتظر نتيجه اين آزمائش باشيم بنده قبل از اعلام نتيجه بايد استراحت كنم

(مارها گيج شده اند و دائم در هم مى لولند)

مار ۱: احساس میکنم رفتم توی آسمون و دارم روی دریا ها پرواز میکنم

مار ۲: من از ارتفاع میترسم ، بیا پایین ، سرم داره گیج میره

مار ۱: دارم میام پایین ، خودت رو محکم بگیر

مار ۲: سعی کن آروم بیای پایین ، میترسم زخمی بشیم

(مارهای تهی مغز همچنان در همدگیر می لولند)

ابلیس: دوستان من این بهترین هدیه من به شما بود

مار ۲: ممنونم دوست من تو چقدر خوبی

ابلیس: (نیشخندی میزند)

(مار ۱ و مار ۲ به هم گره خورده اند)

ابلیس: دوستان ، قبل از اعلام نتیجه باید مقداری استراحت کنم خب حالا خواهش میکنم برای اینکه

نتیجه عادلانه اعلام بشه به درباریان بگید که دروازه قصر رو باز کنن تا برم آزمایشات مغز و اعصاب رو

انجام بدم و عصر همراه با جواب آزمایش خدمت برسم

مار ۱: (به طرف در می رود و مار ۲ را هم کشان کشان با خود میبرد) در رو باز کنید تا دوست ما

خارج بشه

(صدای باز شدن در می آید ابلیس در یک چشم به هم زدن خارج می شود با خارج شدن ابلیس

صدای خنده مهیبی در قصر میپیچد)

مار ۲: میگم مار جون احساس میکنم کله ام سبک شده !!

مار ۱: منم همینطور

مار ۲: حالا چیکار کنیم ؟

مار ۱: نمی دونم

مار ۲: مار جون اون یارو ابلیسه چرا رفت ؟ دلشوره گرفتم

مار ۱: یه حس بدی دارم

مار ۱: اتفاقا من هم حس بدی دارم ، فکر کنم گول خوردیم

مار ۲: خوش بحالت اما من حتی نمی توئم فکر کنم ، هر چی میخوام فکر کنم گوشهام درد میگیره
مار ۱: (در هم می لولند) احساس میکنم گول خوردیم ، کلاه سرمون گذاشت بین ما دو بهم زنی
کرد دشمنی انداخت

مار ۲: مگه قاشق داشت ؟

مار ۱: یه چیزایی توی کله ام مونده احساس میکنم قاشق داشت

مار ۲: قاشق داشت که داشت کلاهش کجا بود ؟

مار ۱: احمق جان ما الان تو کلاهش هستیم

مار ۲: مامان ضحاک من مغز ندارم (گریه اش میگیرد) مغز منو بردن خوردن !

مار ۱: ساکت شو

مار ۲: من مغزمو می خوام ، من بدون مغز نمی توئم غذا بخورم (همچنان گریه میکند)

مار ۱: خودش بود ، خود خودش بود .. ای نامرد لعنتی

مار ۲: کی ؟؟

مار ۱: ابلیس رانده شده

مار ۲: من ازش بدم میاد

مار ۱: اون به ما گفت که ابلیسه اما ما باور نکردیم

مار ۲: چون خیلی گرسنه بودیم

مار ۱: و کمی هم احمق

مار ۲: حالا چه جوری پیداش کنیم و مغزمون رو پس بگیریم ؟

مار ۱: نمی دونم ، تا حالا بهش فکر نکرده بودم

مار ۲: چرا منم نمی دونم ؟؟

مار ۱: (دور تخت میپیچد و فکر میکند) اما هر جا بره بر می گرده

مار ۲: یعنی باز هم میاد اینجا

مار ۱: بر میگردد و مغزشو می خوریم

مار ۲: کی می آد؟ من گرسنه

مار ۱: به این زودیهها بر می گرده

مار ۲: چطوری مگه اون فرار نکرد؟

مار ۱: نوبتی هم باشه نوبت اون میشه ، اون تا ابد که نمی تونه فرار کنه

مار ۲: آفرین مار جون خوشم اومد یعنی ما هم تا ابد نمی تونیم جوان ها رو بخوریم؟

مار ۱: نمی دونم... اما میترسم ما هم از بین بریم

مار ۲: ای ابلیس لعنتی همه اش تقصیر توئه

مار ۱: ابلیس تو هم یه روی مغزت خورده میشه تو هم یه روز از بین میری ابلیس

(صدای خنده ، مارها به دور هم میپیچند و هیس هیس کنان روی کتف های ضحاک می

نشینند و به آرامی چنبره می زنند ، صدای خر و پف ضحاک بیشتر میشود و نور می

رود)

پایان